



روایت عشق

با من بیا سمت باران!

مؤلف: محمد هادی رنگریزان



معاونت فرهنگی، پژوهشی

رنگرزیان، محمد هادی، ۱۳۳۸ -

بامن بیا سمت باران / مؤلف محمد هادی رنگرزیان / -- رشت : نستوه، ۱۳۸۳.

۱۶۸ص - مصور، عکس. -- (روایت عشق: ۲)

ISBN 964-93252-5-5

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه، ص ۱۶۷ - ۱۶۸، همچنین به صورت زیرنویس.

۱. جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹ - ۱۳۶۷ -- گیلان -- شهیدان، ۲. جنگ ایران و عراق،

۱۳۵۹ - ۱۳۶۷ -- خاطرات، الف. بنیاد شهید انقلاب اسلامی، اداره کل بنیاد شهید گیلان

، معاونت فرهنگی و پژوهشی، ب. عنوان.

۹۵۵ / ۰۸۴۲۰۹۲۲

ب ۲ / ۹ / ۱۶۲۵ DSR

۳۶۶۹ - ۸۳ م

کتابخانه ملی ایران

● بامن بیا سمت باران!

● مؤلف : محمد هادی رنگرزیان

● انتشارات نستوه (رشت) ۳۲۲۸۹۳۳

● معاونت فرهنگی، پژوهشی اداره کل بنیاد شهید استان گیلان

● چاپ اول: ۱۳۸۳

● ۱۰۰۰ نسخه

● حروفچینی: رشت - هنر و اندیشه تلفن ۲۲۳۵۱۹۵

● طراحی جلد : سید حسین میر پادیاپ

● لیتوگرافی چاپ صحافی : مجتمع چاپ صبا ۸۸۴۴۷۸۵

● مدیر و ناظر چاپ : سامان خسروی

● آدرس انتشارات : رشت میدان فرهنگ، خیابان آزادگان، پلاک ۶۸

● قیمت : ۱۸۰۰ تومان

فهرست مندرجات

مقدمه	۷
۱- سه یوسف از یک خانواده	
- نخستین یوسف (محمد)	۱۱
- دومین یوسف (قدرت الله)	۱۷
- سومین یوسف (محمود)	۲۳
۲- لیاقت همسایه شدن با خدا	۴۷
۳- جیره خشک و لب دجله	۵۱
۴- شیر روز و عابد شب	۵۹
۵- همکار عزرائیل	۶۱
۶- امتحان	۶۷
۷- تیم بهشت	۷۹
۸- میرزا قاسمی	۸۵

۸۹	۹- قوطی‌های کبریت
۹۳	۱۰- پُل کرخه
۹۹	۱۱- نامه‌ای به جبهه
۱۰۹	۱۲- برگ تَرَب‌باغ پادگان
۱۱۳	۱۳- زیارت «شهید» لیاقت می‌خواهد!
۱۲۳	۱۴- قلّه چالی سور
۱۳۳	۱۵- معجزهٔ عدد شش
۱۳۹	۱۶- شب دیدار با خالق
۱۴۷	۱۷- عکس یادگاری
۱۵۵	۱۸- بازوبند
۱۶۱	۱۹- این جامه به اندازه هرکس نبریدند!
۱۶۷	۲۰- منابع و مآخذ

به نام خدا

مقدمه:

اگر چه از دقایق بیقرباری آن راستان با صفا و دل سوختگان شب
زنده داری که تا گلستان خدا سفر کردند؛ سالهایی گذشته و می‌گذرد
ولی چون در آن دقایق، خط شکنان دریادلی نفس کشیدند که در
تکاپوی عشق بودند و آرزوی گشوده شدن دروازه‌های وصل را در سر
می‌پروراندند؛ بی هیچ تردیدی و بروشنی:

در همین آوردگاه حق و باطل

مردی و نامردمی‌ها

کارزار زندگی با مرگ

روبارویی خون با درفش و خنجر و شمشیر ■

شکوه رُستن و عظمت رُستن پدیدار شد و بدین ترتیب بود که
خیل مشتاقان سپاه محمد (ص) به راه افتاد و به هنگام جانبازی آنها در
عرصه روزگارانی که در یاد است؛ از انبوه بی‌شمار گروهان آماده
شهادت عاشقان حسینی (ع) در دفاع خمینی (ره) که بحق،
همسایه‌های خدا بوده و بازی جانانه تیم بهشت را تماشاگاه خاص و عام
جهانیان نموده بودند؛ نوید پیروزی به گوش رسید!

این دریادلان روزگار ما در تداوم حرکت آن کشتی نجاتی که
ناخدایش با گذر تاریخی خویش از دریای خون، چراغ تابناک و
بی‌زوال هدایت الهی را برافروخت؛ بار دیگر از عشق سخن به میان

آورده و در پی اش با شکوهمندترین شکل و روش، ماجراهایی که می ماند، به وجود آوردند. ماجراهایی که زینت بخش خاطره ها، اندیشه ها، سینه ها، چشم ها، زبانها، کتاب ها و دفاتر گردید. همچنین، حافظه زمانه از لحظات ناب آن ماجراها گفتگوهای ماندگاری ثبت و ضبط نموده که در همیشه تاریخ، ترانه آرامبخش و روح افزای همه آنهایی است که در تقدیس و گرامیداشت حماسه ها و حماسه آفرین ها می کوشند و با شیوه های سزاوار و در خور، از لایایی کودکان و الفبای دبستان گرفته تا درس دبیرستان و دانشگاه و زمزمه های زندگی ساز شب و روز چندروژه عمر، سلحشوری ها و رشادت های آن دلدادگانی را که هرگز نمی میرند، در سرتاسر تاریخ و جغرافیای حیات حفظ نموده و به نسل و نسل های آینده منتقل می کنند!

همگام با سلسله روایت عشق و به دنبال مجموعه «ما کربلایی هستیم!» و نیز در پاسخ به پرسش همه آنهایی که می پرسند: «براستی، از دل سنگر چه خبر؟» و افسوس می خورند و می گویند:

کاش می شد بار دیگر

پرده از آن روزها برداشت!

وارد میدان پرشور شهادت های مردان حسینی در دفاع از آرمانهای خمینی شد

تا که شاهد بود و دید آن گاه

در حمایت از حریم قدسی دین و وطن، ناموس

جان چه بی مقدار و سر، نازل ترین کالاست!

کاش می‌شد، بود

شاهد تیم بهشت و بازی همسایه‌های عشق! ■

صواب آن دیدیم که همراه با تمنای شفاعت از همه شهیدان راه فضیلت که «از شط خون تا اوج افلاک» پرواز کردند، یک جرعه از می وصلشان را - که از جان می‌رباید رخوت و می‌سازدش هشیار^(۱) - در ساغری با عنوان «با من بیا سوی باران» بریزیم و به همه آنهایی که در بزم همیشه گرم و جاری و پرشور آن عاشقان و اصل شرکت کرده و می‌کنند، تقدیم نماییم. پس، ای عزیز! بی هیچ تکلفی، در کمال تواضع و از سر ارادت باید بگویم:

غرق غباریم و غربت، با من بیا سوی باران!
بسم الله!

اجرکم عندالله و من الله التوفیق و التکلان!

* منی شایسته نوشیدن است ای طالب دیدار که از جان می‌رباید رخوت و می‌سازدش هشیار

۱ - باسینه‌ای پر از خدا، خندان و چالاک پاروزنان از شط خون تا اوج افلاک

رفتند و شد نقش دل، آن دلدادگی‌ها آری حدیث عشق، چون عشق است بر جا! ■

* این علامت، مبین اشعار سروده شده توسط مؤلف است!